

BEYOND WAR

<http://www.ghandchi.com/357-BeyondWar-plus.htm>

متن مقاله بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/357-BeyondWarEng.htm>



فراسوي جنگ

سام قندچی

مقدمه

جنبش سکولار دموکراسی خواهی در ایران و بقیه خاورمیانه، بهترین عامل بازدارنده در برابر خطر جنگ در منطقه و فراسوی آن است، و خیزش جنبش رفراوندوم تحت نظارت بین المللی در ایران، بهترین امید برای پایان دولت اسلامی در ایران است، و میتواند به اجتناب از چنگی که در این منطقه حساس یاری رساند، و به گامهای نخست برای کوشش در راه ایجاد آلترناتیو فراسوی جنگ یاری رساند. همانگونه که در **آینده نگرى در برابر تروریسم** توضیح دادم، آلترناتیو در برابر تقابل دموکراسی های غربی و تروریسم اسلامی، پیروزی جنبش سکولار دموکراسی خواهی در ایران و بقیه خاورمیانه است.

امانطور که قبلاً نوشتم، اگر دیدگاه ارتجاعی اسلامگرای انقلاب 1357 ایران بیان بازگشت به گذشته، در پاسخ به بحران جامعه صنعتی بود، در مقایسه، بینش فراصنعتی گلوبال امروز از جهان، از دیدگاه جنبش سکولار دموکراسی خواهی ایران، بیانگر جامع ترین کوشش فراسوی پارادیم جامعه صنعتی، در پاسخ به رویدادهای گلوبال است.

اگر اساساً جنبش های ترقی خواهانه در غرب از توجه به جنایات رژیم های نظیر جمهوری اسلامی مسامحه کرده اند، و توجه خود را معطوف به نقد جریانات ناسیونالیسم افراطی مداخله جوی غرب نموده اند، فعالین جنبش دموکراسی خواهی ایران، نه تنها خصلت قرون وسطائی رژیم های نظیر جمهوری اسلامی را نشان داده اند، بلکه به غرب یاد آور شده اند که وقتی با ناسیونالیسم افراطی غرب مقابله میکنند، به دستاوردهای خود در عرصه های ارزش های حقوق بشری، دموکراسی، و عدالت وفادار مانند، و این ارزش ها را فدای ملاحظات معامله با کشور های توسعه نیافته نکنند، یعنی با ظاهر مبارزه با کلونیالیسم، در جهت خشنودسازی appeasement رژیم های قرون وسطائی نظیر جمهوری اسلامی نباشند.

جنبش دموکراسی خواهی ایران با جریانات مداخله جوی غرب مقابله میکند، اما نه نظیر برخی گروه های ضد جنگ در غرب، که با استفاده از شعار های باصطلاح ضد امپریالیستی ضد امریکائی رژیم های نظیر جمهوری اسلامی ایران، سکوت خود درباره قساوت های این رژیم ها را توجیه میکنند. این امر به این معنی *نیست* که فعالین جنبش دموکراسی خواهی ایران از دیدگاه مداخله جویانه ناسیونالیست های افراطی آمریکا پشتیبانی میکنند، که خواهان حمله به نقاط مختلف جهان، بمثابه راه حل بحران جامعه کهن صنعتی هستند. اما تفاوت به این معنی است که از نظر ما، عقائد و عمل قرون وسطائی رژیم های نظیر جمهوری اسلامی ایران، همان اندازه نیروی واپس گرا در جهان است، که ناسیونالیسم افراطی مداخله جویان غرب.

جنبش دموکراسی خواهی ایران نیروهای ترقی خواه غرب را متحد خود می شناسد. اما علت آنکه نگرش قدیمی از جهان، در میان برخی از این نیروها، **صف بندی های نوین گلوبال** در جهان کنونی را توضیح نمیدهد، این موضوع است که نه تنها ما دیگر در عصر شکوفائی دولت های ملی زندگی نمیکنیم، بلکه در واقع ما در عصر مرگ دولت های ملی بمثابه واحدهای سیاسی آینده زندگی میکنیم.

مدل تشکیلاتی فراسوی جنگ

من این جابجایی به صف بندی های گلوبال را در سال 1989 در رساله خود تحت عنوان "یک دیدگاه آینده نگر" توضیح دادم، که از طرف دوست مرحوم من جک لی، که از پایه گذاران تشکیلات فراسوی جنگ Beyond War در پالو آلتو Palo Alto کالیفرنیا در آمریکا، در سال 1982 بود، تأیید و امضا شد. این ها حتی قبل از گسترش اینترنت، در زمان کشمکش های آمریکا و شوروی بود، وقتی فراسوی جنگ، نمونه ای از کوششهای بین المللی تازه، برای رفتن به فراسوی پارادیم جنگ و صلح دولت های ملی بود.

از اقتصاد تا علم، سازمان های فراملی جدید، هر روز در عرصه های مختلف بین المللی بوحود می آیند، و ارتباطات جمعی و اینترنت به این توسعه گلوبال یاری بسیار نمودند.

بعدها پس از سقوط شوروی، تشکیلات سابق فراسوی جنگ Beyond War، به تشکیلات تازه ای با نام بنیاد برای جامعه گلوبال تکامل یافت. تشکیلات آلمانی فراسوی جنگ از همان نام قبلی استفاده میکند Ohne Krieg Welt. این تشکیلاتها مستقل و فعالیت آنها خود گردان است.

در یک دیدگاه آینده نگر، من بحث کردم که همانگونه که قبیله و خانواده اهمیت *سیاسی* خود را در عصر جدید از دست دادند، در عصر فرا صنعتی، دولت های ملی بیش از پیش اهمیت خود را در زندگی سیاسی شهروندان خود از دست میدهند. تجدید حیات قدرت سیاسی اجتماعات مذهبی یا خانواده ها، کوشش برای بازگرداندن گذشته، در جستجوی برای پاسخ به واقعیت کنونی از بین رفتن دولت های ملی به مثابه واحدهای سیاسی است.

بایستی تأکید کنم که مرگ قبائل و خانواده ها بمثابه واحد های سیاسی، بمعنی مرگ عشق فرد به خانواده خود نبوده و نیست. به همینگونه نیز، مرگ دولت های ملی، بمثابه واحد های سیاسی، به معنی مرگ عشق به ملت خود نیست، و همانگونه که مفصلاً در احساسات ملی بحث کرده ام، این عشق ملی به حیات خود ادامه میدهد. اما اهمیت سیاسی دولت های ملی کاهش خواهد یافت، و مثلاً یک سازمان بین المللی نظیر سازمان ملل، میتواند بیشتر از رئیس دولت کشور مطبوع شخص، بر روی زندگی وی تأثیر داشته باشد.

در نتیجه نیاز به آلترناتیو گلوبال برای زندگی *سیاسی* جهان، فراسوی پارادیم دولت های ملی و کنفدراسیون آنها است. این بینش رفتن فراسوی دولت های ملی و جستجوی انتخابهای *فراسوی جنگ*، آن جریانی است که برای نیروهای مترقی ای که خود را با جنبش ضد جنگ و طرفدار صلح همراه میدانند، لازم است، تا که به ایده آلهای ارزش های جهانی حقوق بشر، که در قرن اخیر فرموله شده اند، دستیابی پیدا کنند.

به همانگونه که کنفدراسیون قبائل و خانواده ها، در زمان تولد دولت های ملی، نمیتوانست جایگزین تحول نوین دولت های ملی در آن زمان شود، سازمان ملل یا کنفدراسیون دولت های ملی نیز، نمیتواند معضلات دنیای امروز را حل کند، و ارزش های نو بایستی سازمان های نوینی را فراسوی دولت های ملی خلق کنند.

رلاتیویسم فرهنگی و ارزش های جهانی حقوق بشر

رلاتیویسم فرهنگی که در میان جنبش های ضد جنگ و صلح کنونی محبوب است، ارزش های جهانی حقوق بشر، که خود آغاز گر این جنبشها بوده را نفی میکند، و این اندیشه بلوک اصلی در برابر نیروهای ترقی خواه در غرب بوده است، و باعث شده که یک آلترناتیو فراسوی صنعتی بین المللی، در برابر جنگ و صلح جامعه صنعتی شکل نگیرد، و این نیروهای ضد جنگ، به باران نیروهای واپس گری کشورهای توسعه نیافته مبدل شده اند.

طرفداران رلاتیویسم فرهنگی در واقع برای دیدگاه‌های دنیای توسعه نیافته احترامی قائل نیستند، وگرنه نیروهای واپس گرای کشورهای توسعه نیافته را محکوم می‌کردند، همانگونه که ناسیونالیست‌های افراطی غرب را محکوم می‌کنند. نگرش آنها به جنبش دموکراسی خواهی دنیای غیر غربی، بسیار لطف منشانه است، وقتی که از درک نیروهای **ترقی خواه**، که از قصابی سکولاریستها بوسیله نیروهای قرون وسطایی در کشورهای نظیر ایران آنها را مطلع می‌کنند، و آنها از درک موضوع عاجزند. آنها فکر می‌کنند صلاح کار را بهتر میدانند، که از دولتهائی نظیر جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند و گزارش های قتل مرتدان، قطع دست، کور کردن، و قساوت های دیگر را نادیده می‌گیرند، و نمیشوند که چگونه سکولاریستها در این جوامع، توسط نیروهای قرون وسطایی نظیر طالبان و جمهوری اسلامی قلع و قم میشوند. جوامعی که در آنها **سکولاریسم و پلورالیسم** قرن ها توسط این نیروهای سیاه در بند بوده است.

در واقع، مسأله عمیق تر از درک نکردن فریادهای ترقی خواهان ایران، از سیاهچالهای جمهوری اسلامی است. مشکل، دیدگاه جامعه صنعتی گذشته در جنبش ضد جنگ کنونی است، که آنرا عقب نگه داشته است. نیروهای ترقی خواه غرب میتوانند از جنبش ایران بیاموزند، وقتی فعالین سیاسی اصول اساسی ایدئولوژی های گذشته جامعه صنعتی، چه اشکال سوسیالیستی آن و چه اشکال سرمایه داری آن را، بزیر سؤال میبرند، و در فراسوی پارادیم های جامعه صنعتی به دنیا مینگرد.

دیدگاه جامعه فراصنعتی، کوشش برای پایان دادن به وضعیت اکثریت انسانها، از زندگی به مثابه ابزار است، که طی هزاره ها چنین بوده است، و سعی در طرح زندگی اقتصادی و اجتماعی آینده به دور امکانات هوش مصنوعی و **نوتکنولوژی** است، و نه در مقابل آن، که نتیجه ای جز تطویل زندگی بشر بمثابه ابزار نبوده، و در واقع یاری رسانی به دیدگاه های واپس گرایانه اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی از انسان است.

ما اکنون سه دهه است که توسعه شدید فرا صنعتی را دربرخی نقاط مختلف جهان شاهد بوده ایم، اما هنوز ساعت کار هفتگی تغییر نکرده است. درست است که برخی از حرفه ها ممکن است بیش از ساعت کار هفتگی فرض شده گذشته کار کنند، اما جامعه در مقیاس وسیع بایستی تا حال به کمتر از **30 ساعت** کار در هفته در کشورهای پیشرفته میرسید. همچنین من موضوع **عدالت اجتماعی** در جوامع فرا صنعتی را بحث کرده ام، و نشان داده ام که چرا کاملاً با جوامع صنعتی متفاوت است، و مسائلی نظیر مالیات و رفاه اجتماعی، میبایست در این راستا تجدید ساختمان شوند، یعنی بر مبنای واقعیات کنونی.

تعهد به دنیای فرا سوی جامعه صنعتی گذشته، مقاومت اصلی را در غرب، از سوی نیروهای جامعه صنعتی بر میانگیزد، که پایگاه نیروهای سیاسی ناسیونالیست افراطی هستند، اما در کشورهای توسعه نیافته، بخاطر ضعف توسعه صنعتی، مقاومت اصلی از سوی نیروهای ماقبل صنعتی است. این امر دلیل رنگ و بوی مذهبی و ایدئولوژیک در جهان توسعه نیافته است، که بسیار بیش از کشورهای توسعه یافته است.

رلاتیویسم فرهنگی با لطف گرایی به کشورهای توسعه نیافته مینگرد، چرا که کماکان جهان را در چارچوب جنبش سوسیالیستی گذشته میبیند، هرچند با مدل سوسیال دموکراسی از سوسیالیسم، یعنی دیدگاههای ترقی خواهانه ای که از کشورهای نظیر ایران سرچشمه میگیرند را جدی نمیگیرند، زمانیکه این **دیدگاهها** بروشنی در تضاد با جنبش ضد جنگ در غرب هستند، جنبشی که اساساً تأثیر نیروهای سیاه قرون وسطایی در خاورمیانه و نقاط دیگر را نادیده میگیرد.

نیروهای ترقی خواه غرب، متحدین طبیعی جنبش دموکراسی خواهی ایران هستند، اگر که بتوانند مخالفت ارتجاع قرون وسطانی با گلوبالیسم را، از کوشش های برای دموکراتیزه و عادلانه کردن گلوبالیسم در سطح جهانی تفکیک کنند، و همزمان، رلاتیویسم فرهنگی را بدور بریزند، بینشی که قادر نیست واقعیت توسعه های گلوبال فراسوی دولت های ملی را درک کند.

فراسوی دولت های ملی

دولت های بیشتر و بیشتر بعنوان نگهبانان ملت ها متروک میشوند. کارائی اقتصادی آنها با غلبه شرکت های چند ملیتی از بین رفته است. بعنوان واحدهای اقتصادی، نظیر خانواده، اهمیت آنها بیشتر و بیشتر از بین میرود. اگر خانواده ها نقش اقتصادی و سیاسی خود را قرن ها قبل از دست دادند، این در زمان حیات ما است که دولت های ملی نقش قدرت خود را از دست میدهند. همانگونه که در بالا توضیح دادم، این ادعا به این معنی نیست که ملت ها از بین میروند یا اینکه استقلال کشور های کوچک بی ارزش باشد.

ملت ها بعنوان یک شکل اجتماعی جامعه بشری ممکن است قرن ها ادامه یابند. معهذاً، نقش آنها بیشتر و بیشتر اساساً اتنیک (قومی) میشود (نظیر ملیت اسپانیایی در آمریکا). فراخوان من برای انحلال ارتش ها و بوروکراسی های ملی است که البته بایستی با دولت های بزرگ و پیشرفته شروع شود. تعلق به ملیت بایستی نظیر عضویت در خانواده شود: رابطه ای داوطلبانه و به آسانی تغییر پذیر.

نبایستی تعلق به ملت به معنی کشتن یا کشته شدن برای برای یک ملت باشد، همانطور که امروز دیگر تعلق به خانواده، به معنی کشتن و کشته شدن برای خانواده و قبیله نیست، و ملت ها نبایستی جمود و مقاومت در برابر ادغام ملت ها را ترویج کنند. احزاب ملی که بسوی انزوا، جمود، و نظامیگری دولت های ملی میروند تاریخاً ارتجاعی هستند، بویژه چنین احزاب ملت های پر قدرت برای سلامت و باز بودن جامعه گلوبال مضرند.

اگر برخی از ملت ها نظیر برخی خانواده های انعطاف پذیر ورود به این تحول عصر ما را دیر تر از دیگران انجام دهند، من تنها میتوانم برای آنها اظهار تأسف کنم و نه آنکه خواهان تحمیل تغییر به آنها شوم.

آنچه در بالا آمد در مقابل مدل سازمان ملل است. سازمان ملل با پیش فرض مشروعیت دولت های ملی در نقش کنونی آنها بعنوان نگهبانان مردم معین و مرزهای معین شکل گرفته است. پیشنهاد من بر این مبنا استوار است که آن حق و مشروعیت تاریخی به پایان رسیده است.

سازمان ملل شبیه کنفدراسیون قبائل (یا خانواده ها) است، با برسمیت شناختن قدرت آنها بر روی شهروندان و سرزمین شان. در مقایسه، پیشنهاد من این مشروعیت و قدرت را فسخ و منحل میکند، و آنرا با ارگانهای مقننه، قضائی، و اجرائی ماورا "قبیله"، یعنی ماورا دولت های ملی جایگزین میکند.

سیستم پارلمانی دولت با تقسیم قدرت و کنترل و توازن دیگر برای تضمین آزادی بشر کاف نیست. سیستم پارلمانی شاید بهترین فرم شراکت شهروندان در قدرت در جامعه صنعتی بود. در پنجاه سال اخیر، شهروندان ملت های پیشرفته دیگر ایده ال دمکراسی را برابر دموکراسی نمایندگان نمیبینند و شراکت مستقم در قانون گذاری شتاب بیشتری مییابد (مرامعه کنید به مقاله من تحت عنوان [قانونگذاری با رأی مستقیم و ایران](#)).

اگر در جامعه صنعتی، احزاب بین المللی، نظیر احزاب کمونیست، به احزاب ملی تغییر شکل یافتند، ثر عصر ما عکس ان صادق است. رابطه احزاب ملی با ساختارها و سازمان های گلوبال راه آزادی بشر، و عدالت، در جوامع فراصنعتی را ترسیم میکند.

نتیجه گیری

حرکت در جهت اتحاد اروپا آغاز این همگرایی تاریخی است. اصل مرکزی برای قانون اساسی جهانی بایستی برسمیت شناختن حق فرد برای پیگرد شادی باشد، در هر نهادی: ملت ها، شرکتها، احزاب سیاسی، خانواده، و یا دیگر نهادهای اجتماعی.

همه نهادهای بشری نظیر خانواده، مدارس، کلیسا، انجمن های حرفه ای، شرکت های سهامی، رسانه ها، گروه های منافع مشخص، و غیره برای پاسخ به نیازهای خاص بشر شکل گرفته اند. برخی از این نهادها تکامل خواهند یافت و برخی دیگر محو خواهند شد، یا که متحول خواهند شد، و برخی دیگر نیز توسعه جدید را سد خواهند کرد.

من با همه نهادها مخالفت نمیکنم یا از همه آنها پشتیبانی هم نمیکنم. بایستی که نقش، کارایی، و ارزش هر کدام از آنها را، جداگانه، و به دقت درک کرد، قبل از آنکه تصمیم گرفت که آیا آن نهاد سدی در برابر ترقی است و یا آنکه میتواند رفرم شده و به ترقی یاری رساند. پیگرد شادی برا فرد نمیتواند از طریق نفی همه نهادهای اجتماعی بمثابه شر حاصل شود، و رشد فردی بطور اتوماتیک باصطلاح "همه چیز را در جای درست قرار نمیدهد!"

درک صحیح از نهادهای بشری و نقش آنها میتواند به شادی شخصی بیش از هر آناژشی یاری رساند. پس از انقلاب فرانسه، نابودی نهادهای اجتماعی سنتی، فرد را در برابر استبدادی که به سرعت شکل گرفت نا توان کرد.

موارد مشابه در تاریخ فراوان هستند. آناژشی مسأله نهادهای تکامل یابنده را حل نمیکند، تنها بسادگی واقعیت را نادید میگیرد و ما را در برابر بدترین نهادها ناتوان میکند، بدون آنکه آلترناتیو کارایی را در عمل ارائه کند.

پیروزی **تمدن های جدید** تضمین شده نیست. یک فاجعه اقتصادی جهانی، ضایعه محیط زیستی، جنگ هسته ای، و یا بر گشتهای نظیر انقلاب های ارتجائی، میتواند به بشریت پایان دهد. استبداد، فقر، تهدید جنگ و امراض، انواع بی عدالتی ها، در این برهه زمانی ما را احاطه کرده اند.

در نتیجه خوش بینی من از آینده بدون احتیاط نیست. حتی گذار صلح آمیز یا تغییرات رادیکال و انقلابی ممکن است راه های گوناگون گذار به جامعه فراصنعتی در نقاط مختلف گیتی باشند. سازمان این تحول ممکن است همچنین شکل های مختلفی بخود بگیرد، و هر سازمان مترقی یکی از کوششهای جهانی برای ساختن دنیای گلوبال فراصنعتی است.

امیدوارم که تشکیلاتهای مترقی جدیدی ایجاد شوند، که برای ایفای نقش های افقی و عمودی واقعیت جهان بینی ما از آینده را در خود بیان کنند و آنرا با گروه های هم اندیش دیگر شراکت دهند. در نتیجه بیانی اصول اساسی تشکیلات گلوبال برای آلترناتیو های فراسوی جنگ را خلاصه کنیم:

خلاصه

1- مخالفت با دیدگاه عامیانه پول و منفعت مرکز بینی از مردم و جهان، و پشتیبانی از بیان جنبشی بسوی منقت روشن بینانه، برای فرد، موسسه، و یا دولت ها.

2- پرورش عدالت اجتماعی در اقصا نقاط جهان، از طریق ارائه یک سکتور جامع خدمات اجتماعی در درون اقتصاد جهانی، تا که اهداف دور فعالیت های خلاق بشر را در پیش از انجام شدنی بودن اقتصادی آنها مورد حمایت قرار دهد. بنیان چنین سکتوری بر مبنای یک صنوق عمومی بین المللی با سرمایه گذاری در تولید بسیار پیشرفته فراهم شود، با هدف هم تغییر فرهنگ عمومی کار-مرکزی جامعه صنعتی، و تشویق فعالیت های آزاد خلاق.

3. ترویج گلوبالیسم و مقابله با ناسیونالیسم. کمک به شکل گیری سیستم سیاسی گلوبال بر بنیان تولید فراصنعتی. ترویج شکل گیری ساختار های نوین مقننه، قضائی، و مجریه در سطح جهانی، که برای آزادی های فردی، عدالت اجتماعی، ترقی، خلع سلاح، و صلح فعالیت کنند. پیشنهاد برای ایجاد یک قانون اساسی گلوبال با هدف حذف قدرت سیاسی دولت های ملی، با شروع از دولت های ملی بزرگ.

4- اصرار بر دموکراتیزه کردن تمام نهادهای بشری جهات پیگرد شادی فردی. کوشش برای دستیابی به هماهنگی خودگردان autonomous synchronicity، بمثابه ایده آل روابط انسانی فردی و نهادها. همچنین مخالفت با هر شکل

استبداد، جنگ، بي عدالتي، و خشونت، و کمک به فائق آمدن به غریزه ناخود آگاه فرار یا جنگ پروگرم شده در طی تکامل انسان، بمثابة تنها ضامن بقای صلح.

5- پشتیبانی از ترقی تکنولوژی های جدید نظیر تکنولوژی فضائی، بیوتکنولوژی، رباط سازی، ارتباطات، هوش مصنوعی، و غیره. و پیش قرأولی برنامه های تحقیقاتی در باره بخرنجی های عدالت اجتماعی، آینده نهادهای مختلف بشری، و معضلات گوناگون سیاسی و معنوی.

6- مخالفت با همه تبلیغات باصطلاح "عصر جدید" که باز گشت به عصر تاریک اندیشی را ترویج میکنند. تشویق به درک تازه از جهان و طرفداری از جسارت برای به چالش کشیدن اعتقادات فلسفی و مذهبی عامیانه درباره مبدأ و سرنوشت بشریت و جهان.

7- ترویج تشکیلاتها و نشریات گوناگون برای بحث درباره موضوعات گلوبال.

به امید دنیائی فراسوی جنگ،

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

11 آذر 1383

December 1, 2004

مقالات تنوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>